

پویایی پدیده هویت در مهاجرت و حاشیه‌نشینی

مهرداد نورانی

اصلیت روستایی و عشیره‌ای غالب مهاجرین خود به‌میزان وسیعی گویای واقعیت تلخ حاشیه‌نشینی آنان در اطراف شهرها است. علی‌رغم اینکه ورود به آبادی‌های پراکنده در نزدیکی مراکز بزرگ، نقطه آغازین این تغییر مکان‌زیستی است، کمتر مشاهده می‌شود که ویژگی‌های قومی پایه و اساس گسترش چنین آبادی‌هایی باشد.

مهاجرت از روستاها به شهر که امروزه به‌صورت یک معضل اجتماعی مطرح است، بیش از هر چیز از اثرات جانبی تغییر و تحول در نحوه تولید کشاورزی است. تغییرات مزبور ضمن بی‌اعتبار ساختن موقعیت اجتماعی شماری از افراد، موجبات دگرگونی روابط اجتماعی را نیز مهیا می‌سازد (نگاه کنید به شفر ۱۹۴۶: ۱۶۲؛ و نیز به خرم‌نژاد ۱۹۸۶: ۲۱۵-۲۱۶) و دقیقاً در چنین شرایطی است که فرد مهاجر پا به عرصه بی‌در و پیکر جامعه شهری می‌گذارد.

استقبالی که در بدو ورود از سوی خویشاوندانی که قبلاً در این راه قدم گذاشته‌اند از آنان به‌عمل می‌آید، گرچه در فراهم آوردن امکانات اولیه استقرار در آغاز سهمی به‌سزا دارد، ولی به‌ندرت چنین وابستگی‌هایی می‌تواند پایه و اساس رشد اجتماع جدیدی باشد. حتی در اکثر موارد مشاهده می‌شود تغییرات زندگی اقتصادی و تحولات فرهنگی همراه با بُعد مسافت، موجبات تضعیف اقتدار خانوادگی را فراهم می‌آورند.

رفته رفته در مکان جدید پاره‌ای کمبودهای عاطفی و حمایتی ظاهر می‌شوند که این خود زمینه مشارکت تازه‌ای را در قالب همبستگی متقابل با همسایگان پدید می‌آورد، به طوری که بُعد مکانی، تعیین‌کننده برخورد دوستانه و یا بیگانگی میان این و آن و آن گروه و آن گروه می‌شود (نگاه کنید به کالوز ۱۹۷۰: ۱۹۳-۱۹۲) و حسن همجواری به مرور به نوعی رابطه برادر مسلکی می‌انجامد که البته نسبت به رابطه موجود در خانواده تباری از استحکام و استواری کمتری برخوردار است. و باز هم در مقام مقایسه می‌توان گفت که دامنه رابطه ارگانیک در اینجا بسیار محدودتر است. در عرصه وسیع شهری، به‌ویژه از نقطه نظر بازار کار و کوشش معیشتی، فرد مهاجر صرفاً عنصری محسوب می‌شود که در میان آحاد بی‌شمار مردمی موقعیت تازه‌ای را جستجو می‌کند. با در نظر گرفتن این شرایط می‌توان به وضوح به روند ایجاد یک زندگی حاشیه‌ای پی برد. در این ارزیابی باید در عین حال موضع خود مهاجرین را نیز در نظر داشت که در پیچیده‌تر شدن معضل تطبیق پذیریشان بی‌تأثیر نیست. چه در واقع در موارد بسیاری افراد مزبور نه تنها تلاشی در جهت همشناسایی با هویت رسمی نمی‌کنند، بلکه با پافشاری بر هویت عشیره‌ای یا قومی خود با آن برخوردی ناسازگارانه دارند. البته سرسختی‌هایی از این نوع، به معنی مبرا ماندن هویت قومی از تغییر نیست، زیرا با توجه به اینکه عوامل سازنده هویت به میزان وسیعی از واقعیت‌های زندگی اجتماعی نشأت می‌گیرند، بی‌تردید هویت قومی فرد مهاجر نیز به واسطه تفاوت در موقعیت مکانی و نحوه زیستی تحول می‌یابد. بدین معنی که به واسطه پویایی، بازسازی آن با تغییراتی همراه می‌شود. در واقع از دست دادن ریشه تباری، از دست دادن پاره‌ای از باورهای ذهنی، رها شدن از بخشی از پیوستگی‌های خانوادگی، احساس تأمین کمتر و بی‌نام و نشانی در زندگی شهری، همه از عواملی هستند که بازسازی هویت را با تغییر همراه می‌سازند و از فرد مهاجر انسانی پدید می‌آورند که با گذشته خود متفاوت است (نگاه کنید به فرومون ۱۹۷۹: ۱۰۸-۱۰۹ و باریشون ۱۹۸۳: ۳۲۵ و ۳۲۷ و راپ ۱۹۸۰: ۶۵ و عطاری ۱۹۸۶: ۱۲۴). تعریفی

که ماکس وبر از هویت می‌دهد، در این زمینه بسیار گویاست. «از نظر او جامعه‌شناسی هویت، حالتی است نسبی که همواره در تموج است». به‌زعم وی «هویت فرد برحسب شرایط و شدت و ضعف این یا آن ارزش، رابطه انسان با خود، یا دیگری و یا محیط پیرامونی‌اش، می‌تواند دچار تغییر شود» (مافزولی ۱۹۸۸: ۱۷۶).

در گفتگو از تغییر شرایط زیستی، قبل از هر چیز از محیط پیرامونی فرد صحبت به میان می‌آید، و رابطه‌ای تنگاتنگ میان فضا و پدیده هویت مطرح می‌شود. این نزدیکی بدان پایه است که ویژگی‌های هویت جمعی هر گروه انسانی را می‌توان به‌میزان وسیعی ناشی از حالات و خصیصه‌های فضای زیستی آن گروه دانست. رابطه متقابل به‌حدی عمیق است که افراد قادرند در پی یک جابه‌جایی، فضای متعلق به خود را عیناً بازسازی کنند (نگاه کنید به فرومون همان اثر: ۱۰۱-۱۰۲). به‌وجود آمدن محله‌ها و یا حتی شهرک‌های چینی در میان و در حاشیه شهرهای بزرگ غربی نمونه بارزی از این نوع بازسازی است.

اشتراک زیستی در هر فضای اجتماعی مفروضی، با رعایت اصول و قواعد معمول، در قالب عادات و آداب خاص آن جامعه به شکل‌گیری نوعی ساختار اجتماعی می‌انجامد که از یک سو متضمن استواری جامعه می‌شود، و از سوی دیگر به‌واسطه پویایی درونی با تحرک و جوشش بی‌وقفه زندگانی همساز می‌شود. و این تحولی است دائمی که نیاز هر انسان به استقرار اجتماعی او را ملزم به تطبیق خود با تغییرات ناشی از تحول مزبور می‌سازد (نگاه کنید به مافزولی ۱۹۷۹: ۶۳).

با تعمق بیشتر در عرصه زیستی هر گروه اجتماعی چنین مشاهده می‌شود که نقشی که فضا ایفا می‌کند تنها به‌عنوان یک چارچوب ارتباطی نیست، بلکه در اثر استمرار میان افراد و فضا رابطه مستقیم‌تری پدید می‌آید که یکی از ابعاد پراهمیت هویت اجتماعی را شکل می‌دهد. جامعه‌شناس فرانسوی میشل مافزولی، با مطالعات گسترده‌ای در این زمینه چنین اظهار نظر می‌کند که حاصل این ارتباط پیدایش شبکه‌ای است که به‌مرور زمان و با آمیختگی روزافزون افراد و عرصه زیستی به ایجاد ترکیبی منجر می‌شود که می‌توان

آن را «ما» نامید. به نظر او جوهر جامعه از همین «ما» سر چشمه می‌گیرد (نگاه کنید به مافزولی همان اثر: ۱۵۱، ۱۷۱ و ۱۸۲). به واسطه همین آمیزش، فضا به صورت آئینه تمام نمائی از روابط اجتماعی در می‌آید، به طوری که حتی تبعیضات نیز در آن انعکاس می‌یابند و قابل رؤیت می‌شوند. شکل رابطه مزبور به این صورت است که میان کسانی که در مجاورت یکدیگر به سر می‌برند، دل‌نگرانی‌ها و انگیزه‌های مشترک به نوعی یکپارچگی تبدیل می‌شود که حاصل آن احساس در میان جمعی خودمانی بودن، در دل هر محله است (نگاه کنید به برینگه ۱۹۸۰: ۱۸۰).

در خارج از این شبکه ارتباطی و در سطح وسیع جامعه، به ویژه از نظر موقعیت شغلی فرد مهاجر، گذشته از روبه‌رویی با نوعی از تقسیم کار کاملاً متفاوت و شدت جنبه‌های رقابتی آن، کلاً با دنیایی برخورد می‌کند که با عقلانیت آن بیگانه است. علاوه بر این، بدبینی نسبت به آینده و طرح‌ها و برنامه‌هایی که قادر به درک منطق آنها نیست، همه و همه بر سرخوردگی‌اش دامن می‌زنند (نگاه کنید به شومباردولو ۱۹۸۳: ۳۳). حال او در برابر جامعه‌ای قرار گرفته است که اصل فردیت و فردگرایی در آن حاکم است. در این شرایط او راه چاره را در ایجاد نوعی انشعاب فرهنگی می‌بیند و تلاشی که در ایجاد فضای خاص خود می‌نماید به منظور مقابله با همین زمینه‌های نارضایی است.

در فضای جدید روابط احساسی و عاطفی برقرار می‌شوند که حاصل آن همبستگی ارگانیک تازه‌ای است. این بار شبکه ارتباطی متشکل از همسایگان و کسانی است که در شرایط زیستی مشابهی به سر می‌برند. در این فضای جدید در اثر به اشباع رسیدن از نگرش‌های دوراندیشانه جامعه رسمی، افراد گروه‌های اجتماعی توجه خود را بیش از پیش به درون گروه معطوف می‌دارند، و به تقویت روابطی می‌پردازند که بیشتر در قالب زندگی روزمره جریان دارند. در واقع عدم ظرفیت کافی جهت مقابله با مشکلات روانی - اجتماعی، مهاجرین را به ایجاد فضایی می‌کشاند که تا حد ممکن از جامعه رسمی دور باشد. البته تأکید بر این نکته ضرورت دارد که از نقطه نظر وجود تفاوت‌های هنجاری

در این دو جامعه، که یکی کوچک و کم و بیش بسته و دیگری وسیع و رسمی است، به هیچ عنوان به معنای تضاد ارزشی نیست، و نباید برخورد میان آن دو را به معنای برخورد مهاجرین با یک دنیای ضد ارزش تعبیر کرد. شاید بتوان گفت یک حالتی از طبقه‌بندی ارزش‌ها پدید می‌آید، و به مرور زمان رابطه‌ای میان افراد مهاجر و جامعه به معنای وسیع آن برقرار می‌شود که بیش از هر چیز شکل نوعی بازی بر اساس رفتاری دوگانه به خود می‌گیرد. بدین معنی که افراد مزبور میان پذیرش آنچه بیگانه تلقی می‌شود و یا امتناع از پذیرش آن، در یک حالت آمدوشد دائمی قرار می‌گیرند، و چنین احساس می‌کنند که در انتخاب هر یک از دو حالت کاملاً مختارند و می‌توانند به میل خود تصمیم بگیرند.

مختصر اینکه پدید آمدن یک جامعه و یا جوامعی کوچک در کنار و به موازات جامعه رسمی، روابط مضاعفی را موجب می‌شود که می‌توان علت وجودی آن را در حاکمیت فردگرایی در مراکز جمعیتی بزرگ جستجو کرد. شرایط ناگوار زیستی، افراد مهاجر را بر آن می‌دارند تا با ایجاد شبکه جدیدی از ارتباطات، همبستگی ارگانیک از دست رفته خود را که بافت آن اساساً بر پایه همیاری است، بازیابند (نگاه کنید به راپ همان اثر: ۶۵). و این الزامات زندگی و احتیاجات متقابل است که چنین همیاری‌ای را ایجاد می‌کند. کلاً نوع رابطه به گونه‌ای است که برای هیچ یک از طرفین مدد رساندن به دیگری خالی از نفع نیست؛ زیرا در حمایت و پشتیبانی که تحت این عنوان به عمل می‌آید همیشه امکان آن وجود دارد که شخص یاری‌دهنده خود به دیگری محتاج شود. نکته حائز اهمیت اینکه در این شرایط با قرار گرفتن افراد در یک روند ارتباط مبادله‌ای، مشارکت مزبور به نوبه خود به تقویت پیکره اجتماعی می‌انجامد (نگاه کنید به مافزولی ۱۹۷۹: ۶۳).

فضای زیستی حاصل از نوع رابطه‌ای که بر اساس پاسخ‌گویی به نیازها است، خود پایه‌گذار هویت تازه‌ای می‌شود که بیش از هر چیز بر تفاوت ذهنی و رفتاری هر یک از افراد با ارزش‌های ملحوظ در هویت تأکید دارد. تقابلی که به این صورت میان دو هویت

مطرح می‌شود نشان دهنده این واقعیت است که یکی از عوامل بسیار مهم در پدیدار شدن و به سطح آگاهی در آمدن یک هویت، موجودیت «دیگری» است. در واقع هویت یک ویژگی یا مجموعه‌ای از ویژگی‌هاست که هر فرد به دیگران عرضه می‌دارد. در این مفهوم می‌توان هویت را آن چیزی دانست که «من» از نظر دیگران هستم. به این ترتیب هویت اجتماعی وسیله‌ای است که از طریق آن هر گروه اجتماعی با گروه دیگر به مقابله می‌پردازد (نگاه کنید به باریشون همان اثر: ۳۲۲ و ۳۳۱). بدین معنی که حدود و عرصه سرزمین خویش را نسبت به فضای مجاور به تعریف در می‌آورد، به طوری که هر گروه اجتماعی برای خود در ذهن نوعی حدود و ثغور می‌پروراند که در داخل آن گرایش افراد معطوف به درون است.

طرح موضوع هویت در ارتباط با مهاجرت به گونه‌ای که مطرح شده است، در واقع تعمقی است کوتاه بر تلاشی که از سوی این افراد در جهت جای‌گیری و استقرار در محیطی جدید صورت می‌گیرد، و نشان دادن اینکه تلاش مزبور نمی‌تواند از تظاهر پاره‌ای مقاومت‌ها در قبال هویت‌های پیرامونی به دور باشد. به طور کلی در بررسی پدیده هویت چنین به اثبات رسیده است که دفاع از یک هویت زمانی مفهوم دارد که هویت مزبور در مقابل هویت دیگری قرار گیرد. در واقع چنین برخوردی است که می‌تواند به حیات آن هویت تداوم بخشد و از فروپاشی نیروهای اجتماعی نگه‌دارنده آن جلوگیری کند.

در بررسی موضوع مهاجرت، از نقطه نظر هویتی، ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که جابه‌جایی فیزیکی، در ابتدا، موجب بیداری ضمیر فرد مهاجر و بیداری ویژگی‌های خاص فرهنگی و یا زیر فرهنگ او می‌شود. برخورد با یک فضای متفاوت، از همان زمان شروع زندگی جدید، نقش محرکی را ایفا می‌کند که عملکرد آن در جهت خودآگاهی فرد است. ریمون آرون فیلسوف و جامعه‌شناس معروف فرانسوی در این باره چنین می‌گوید: «هیچ جامعه‌ای بدون سرآغاز یک آگاهی از خود وجود ندارد، و تنها با آگاهی از متفاوت بودن است که آگاهی از خود حاصل می‌شود» (آرون ۱۹۶۵: ۱۶).

- Aron, Raymond. 1965. «La classe comme représentation et comme volonté», *Cahiers internationaux de sociologie*.
- Attari, Dyafar. 1986. «Transformation de la religiosité populaire iranienne», *Peuples méditerranéens*.
- Barbichon, Guy. 1983. «L'ailleurs, l'autre et le soi», *Cahiers internationaux de sociologie*.
- Beringuier, Christian. 1980. «Identité collective et le quartier en ville», *Identités collectives et changements sociaux*, 175-179.
- Calvez, Jean - Yves. 1970. *Aspects politiques et sociaux des pays en voie de développement*, Paris, Dalloz.
- Chombart de Lauwe, Paul-Henry. 1983. «Oppression, subversion, expression dans la vie quotidienne», *Revue International des Sciences Sociales*.
- Fremont, Armand. 1979. «Marginalité et espace vécu, le marginal et le citoyen - Les sociétés urbanisées», *Identités collectives et travail social*, Ouvrage collectif, Toulouse, Privat. 99-109.
- Maffesoli, Michel. 1988. *Le temps des tribus, Le déclin de l'individualisme dans les Sociétés de masse*, Paris, Meridiens Klincksieck.
- Maffesoli, Michel. 1979. *La conquête du présent*, Paris, P.U.F.
- Maffesoli, Michel. 1979. «Resistance et identité», *Identités collectives et travail social*, Ouvrage collectif, Toulouse, Privat. 47-63.
- Rhorame-Nejade, Tahmouresse. 1986. «L'Iran le transnational», *Peuples méditerranéens*.
- Rupp, Peter, 1980. «L'anthropologie et histoire de l'identité nationale», *Identité collective et changements sociaux*, Ouvrage collectif, Toulouse, Privat. 61-62.
- Shfer, Boyd-C. 1946. *Le nationalisme, Mythe et réalité*, Paris, PAYOT.
- Soulet, Marc-Henri. 1980. «Les territoires de l'identité, Espace vécu, Identité collective, Travail social-Identité dans L'espace éclaté», *Identités collectives et changements sociaux*, Toulouse, Privat. 95-97.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی